تحقیقات ادبی: داستان گرگ و بره

کمتر کسی است که داستان معروف گرگ و بره و بهانه‏جوئی ظالمانهء گرگ‏ را برای دریدن برهء بی‏گناه نشنیده و آنرا در محاوره یا مکاتبه بعنوان مثل بکار نبرده باشد.

این داستان را که بتوسط داستانسرای معروف فرانسوی ژان دولافونتن‏ (1621-1695)ببهترین سبکی بنظم کشیده شده غالب ما خوانده‏ایم و از آن لذت‏ برده و در ایام طفولیت آنرا بعین عمارت فرانسه بخاطر سپرده‏ایم.

خلاصهء آن بشکلی که لافونتن آنرا بنظم کشیده این است که گرگی از نهری‏ آب مینوشید،بره‏ای دید که پائین‏دست او از همان نهر رفع عطش میکند،طمع‏ در او بست و خواست که او را طعمهء خود سازد،بعتاب تمام باو گفت که چرا آب‏ مشروب مرا گل‏آلود میسازی.بره گفت که چون من در پائین‏دست آب مینوشم‏ چگونه ممکنست که مرتکب چنین عملی شوم.گرگ گفت تو آنی که سال گذشته‏ مرا دشنام دادی،بره گفت من آنوقت از مادر نزاده بودم و اکنون نیز شیرخوارم‏ گرگ بر او حمله برد واو را درهم درید.نتیجه‏ای که لافونتن از این داستان میگیرد این است که:«حجت اقویا همیشه بر استدلال مردم ضعیف میچربد».

این داستان که بعلت مهارت لافونتن در سخن‏سرائی و شهرت عالمگیر او در فن نظم داستانهای کوچک در تمام دنیا بنام او شهرت کرده و شاید هم مشهورترین‏ داستانهای منسوب باو باشد مثل اکثر داستانهای دیگری که او آنها را برشتهء نظم کشیده است از لحاظ مضمون مخترع ذهن او نیست بلکه داستانی بسیار قدیمی‏ است که در مشرق‏زمین بخصوص در ممالک اسلامی مدتها قبل از زمان لافونتن مشهور بوده و مردم بآن بشکل مثل در کلام خود استشهاد میکرده‏اند و این نکته نباید چندان‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) نقش گرگ و بره که او دری Oudry (1686-1755)یکی از نقاشان‏ معاصر لافونتن مخصوصا برای کتاب افسانه‏های منظوم لافونتن ساخته است.

مورد تعجب باشد چه غالب امثال و داستانهائی که در قرن هفدهم میلادی بتوسط لافونتن و هموطن او فلوریان بزبان فرانسه بنظم درآمده همان داستانهای قدیمی است که یونانیان آن‏ها را بمردی افسانه‏ای بنام«ازوپ»و اعراب بلقمان که آن‏ نیز وجودی افسانه‏ایست منتسب میدانسته‏اند و پاره‏ای دیگر از آنها از کتاب‏ کلیله و دمنه و امثال و داستانهای شرقی مقتبس است که شفاها در طی جنگهای‏ صلیبی یا بتوسط ترجمه‏های مبلغین و تجار اروپائی در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی‏ از مشرق بمغرب منتقل شده است.

عین مضمون همین داستان گرگ و برهء لافونتن در طی سه شعر از گفته‏های‏ ربیعة الرقی از شعرای عهد مهدی و هادی و هارون خلفای عباسی که در حدود 180 هجری فوت کرده و از گویندگان غزل‏سرای معاصر ابو نواس بوده موجود است. برای آنکه خوانندگان گرامی بقدمت این داستان و امثال آن‏که شاید تاریخ ظهور آنها با تاریخ بروز ذوق و شعور در نوع بشر مقارن باشد پی ببرند عین ابیات ربیعة را که متضمن این مضمون است ذیلا نقل میکنیم.

ربیعه خطاب بمعشوقهء خود میگوید:

و لما تببنت الذی ما بی الهوی‏ و ایقنت ای عنک لا اتحول‏ ظلمت کذئب السوء اذ قال مرة لسخل رأی و الذئب غرثان مرمل‏ أ انت الذی فی غیر جرم شمتنی؟... فقال متی ذا؟-قال ذاعام اول‏ فقال ولدت العام بل رمت عذرة فدونک کلنی لا هنا لک مأکل

این ابیات ربیعة جزء تغزل لطیفی است از او که آنرا ابن المعتز در کتاب‏ طبقات الشعراء المحدثین آورده است(رجوع کنید بصفحهء 83 از این کتاب چاپ‏ لندن بتصحیح و حواشی مدیر مجلهء ما).

(1)گوئی ین ابیات لافونتن ترجمهء تحت اللفظی دو بیت ربیعه است:

Px je sais que de moi tu medis lanpasse. -Comment laurais-je fait,si je netais pas ne? Reprit lagnean.je tetre encor ma mere.